آسیب‌شناسی رفتاری رهبران فرقه‌های نوظهور با تأکید بر رویکرد روان‌شناختی دینی

فائزه ابراهیمی[1]

محمدتقی سازندگی[2]

چکیده

فرقه‌های نوظهور در جهان معاصر، بیش از هر چیز بر محور رهبرانی شکل می‌گیرند که با بهره‌گیری از ویژگی‌های شخصیتی خاص و سازوکارهای روانی پیچیده، قدرت نفوذ و کنترل پیروان را به دست می‌آورند. این پژوهش با رویکردی آسیب‌شناسانه، به بررسی شاخصه‌های رفتاری رهبران فرقه‌های نوظهور با تأکید بر تحلیل روان‌شناختی و داوری دینی اسلامی می‌پردازد. پرسش اصلی تحقیق، آن است که چه الگوهای رفتاری و روانی در رهبران این فرقه‌ها تکرار می‌شود و این الگوها چگونه در تثبیت اقتدار، مشروعیت‌سازی کاذب و تداوم فرقه نقش‌آفرین‌اند؟

روش تحقیق، توصیفی ـ تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و بررسی موردی برخی فرقه‌های شاخص نوظهور است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رهبران این جریان‌ها، واجد مجموعه‌ای نسبتاً ثابت از ویژگی‌ها هستند که می‌توان آنها را در چند محور مشخص طبقه‌بندی کرد:

---

۱. دانش‌آموخته دکترای دانشگاه تهران، (نویسنده مسئول) رایانامه: faeze.ebrahimy@ut.ac.ir

۲. استادیار مؤسسه آموزش عالی دارالحکمة، رایانامه: Mohammadtaghi.sazandegi@edihe.ac.ir

نخست، خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی دینی که در قالب ادعاهای ویژه‌بودن، برخورداری از علم باطنی یا ارتباط خاص با امر قدسی بروز می‌یابد؛ دوم، رفتارهای اقتدارگرایانه و کنترل‌گر شامل حذف عقلانیت انتقادی، القای اطاعت مطلق و بی‌اعتبارسازی نهادهای مرجع دینی و علمی؛ سوم، دوگانگی گفتار و کردار که از یک‌سو با شعارهای معنویت‌گرایانه و اخلاقی همراه است و از سوی دیگر، در عمل به سوءاستفاده روانی، مالی یا عاطفی از پیروان می‌انجامد؛ و چهارم، گریز از مسئولیت اجتماعی و اخلاقی که در توجیه خطاها با ارجاع به تقدیر، آزمون الهی یا دشمن‌سازی بیرونی نمود پیدا می‌کند.

تحلیل این شاخصه‌ها در پرتو آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهد که رفتار رهبران فرقه‌های نوظهور با مفاهیمی چون: غرور، استکبار، اضلال و بدعت‌گذاری دینی، قابل تطبیق است. نتیجه پژوهش، بیانگر آن است که شناخت دقیق این الگوهای رفتاری، نقش مهمی در تمایز رهبری دینی اصیل از رهبری فرقه‌ای انحرافی دارد و می‌تواند مبنایی برای طراحی راهبردهای پیشگیرانه فرهنگی، آموزشی و دینی در مواجهه با فرقه‌های نوظهور فراهم آورد.

کلمات کلیدی: فرقه‌های نوظهور، رهبری فرقه‌ای، آسیب‌شناسی رفتاری، خودشیفتگی دینی، اقتدارگرایی معنوی، مشروعیت‌سازی کاذب، انحراف دینی.

مقدمه

فرقه‌های نوظهور به‌عنوان یکی از پدیده‌های پیچیده اجتماعی و دینیِ عصر جدید، طی قرن اخیر در بستر تحولات فرهنگی، روانی و معنوی جوامع مختلف ظهور یافته‌اند. این جریان‌ها غالباً در شرایطی شکل می‌گیرند که بحران معنا، فروکاست مرجعیت‌های سنّتی و افزایش نیازهای روان‌شناختی افراد، زمینه پذیرش الگوهای بدیل معنویت را فراهم می‌سازد. در این میان، نقش رهبران فرقه‌ای به‌عنوان کانون شکل‌گیری، انسجام و تداوم فرقه‌ها، نقشی محوری و تعیین‌کننده است؛ به‌گونه‌ای‌که بدون شناخت ویژگی‌های رفتاری و روانی آنان، تحلیل ماهیت و کارکرد فرقه‌های نوظهور ناقص خواهد بود.

مطالعات موجود نشان می‌دهد که رهبران فرقه‌های نوظهور، صرفاً مبلّغان عقاید خاص نیستند؛ بلکه با برخورداری از ویژگی‌های شخصیتی ویژه و به‌کارگیری شیوه‌های پیچیده روان‌شناختی، موفق به ایجاد نوعی اقتدار معنوی و اطاعت غیرنقادانه در میان پیروان می‌شوند. بهره‌گیری از کاریزما، القای رسالت الهی یا نقش منجی‌گرایانه، استفاده از گفتمان‌های آخرالزمانی و تضعیف عقلانیت انتقادی، از جمله ابزارهایی است که این رهبران برای تثبیت جایگاه خود به‌کار می‌گیرند. پیامدهای چنین رهبری‌هایی، در بسیاری از موارد، محدود به حوزه اعتقادی نمانده و به بروز آسیب‌های جدی روانی، اجتماعی و حتی امنیتی منجر شده است؛ از فروپاشی هویت فردی اعضا و قطع پیوندهای اجتماعی گرفته تا خشونت‌های جمعی، خودکشی‌های گروهی و اقدامات افراطی سازمان‌یافته.

در جهان اسلام نیز ظهور و گسترش برخی جریان‌های فرقه‌ای نوظهور، به‌ویژه آن دسته که با قرائت‌های انحرافی از دین و سوءاستفاده از مفاهیم مقدس همراه‌اند، به چالشی جدی در حوزه امنیت فرهنگی و اعتقادی بدل شده است. این مسئله، ضرورت بررسی این پدیده را نه‌تنها از منظر جامعه‌شناختی، بلکه به‌صورت توأمان از زاویه روان‌شناختی و دینی برجسته می‌سازد. بااین‌حال، بخش قابل توجهی از

پژوهش‌های موجود، یا به تحلیل صرفاً روان‌شناختی رهبران فرقه‌ها پرداخته‌اند یا به نقد کلامی و اعتقادی بسنده کرده‌اند و کمتر به تلفیق این دو رویکرد در قالب یک آسیب‌شناسی رفتاری منسجم توجه نشان داده‌اند.

بر این اساس، مسئله محوری پژوهش حاضر، آن است که چه شاخصه‌های رفتاری و مؤلفه‌های روان‌شناختی در رهبران فرقه‌های نوظهور به‌طور مکرر قابل شناسایی است و این مؤلفه‌ها چگونه در فرآیند مشروعیت‌سازی کاذب، اعمال کنترل روانی و تداوم اقتدار فرقه‌ای نقش ایفا می‌کنند. همچنین، این پرسش مطرح است که آموزه‌های قرآنی و معارف اسلامی چه چارچوب‌هایی برای نقد، ارزیابی و مقابله با این الگوهای رفتاری ارائه می‌دهند و چگونه می‌توان از این آموزه‌ها در تمایز میان رهبری دینی اصیل و رهبری فرقه‌ای انحرافی بهره گرفت.

هدف این پژوهش، تبیین نظام‌مند شاخصه‌های رفتاری رهبران فرقه‌های نوظهور با تأکید بر تحلیل روان‌شناختی و داوری دینی اسلامی است. این تحقیق می‌کوشد با شناسایی الگوهای رفتاری مشترک در رهبران فرقه‌ای و تطبیق آنها با مفاهیم قرآنی، ضمن غنابخشی به ادبیات نظری این حوزه، الگویی تحلیلی برای نقد علمی فرقه‌ها و ارائه راهکارهای پیشگیرانه فرهنگی و معرفتی فراهم آورد.

پیشینه

مطالعات متعددی در غرب پیرامون روان‌شناسی رهبران فرقه‌ها انجام شده است. بااین‌حال، رویکرد ترکیبی روان‌شناختی ـ دینی به‌ندرت در آثار پیشین مشاهده می‌شود. از این میان، می‌توان به آثار زیر که به موضوع این مقاله نزدیک است، در سه لایه اشاره نمود:

مطالعات بنیانی و جریانِ نظری کلاسیک

مطالعات کلاسیک در حوزه فرقه‌ها[۱]، دو رکنِ نظری پایه‌ای را دنبال کرده‌اند:

---

۱. New Religious Movements.

(۱) تبیین فرآیند فردیِ گرایش و تبدیل؛[۱]

(۲) تبیین کارکردهای سازمانی ـ رهبری که بقای گروه‌های بسته را ممکن می‌سازد.

ایلین بارکر در کار کلاسیک خود بـه نـام «The Making of a Moonie» نشـان داد که مدل‌های ساده‌ای مانند «شست‌وشوی مغزی»، به‌تنهایی توضـیح‌گر پیچیـدگی تعاملات میدانی بین جذب‌گر و عضو نیست. او با روش میدانی و مشاهده مشارکتی، نشـان داد فراینـد عضـویت، ترکیبـی از انتخاب‌هـای فـردی، فشـارهای اجتمـاعی و سازمانی و موقعیت‌های بازاریابی مذهبی است *(Barker, 1995: p.12-18)*. مطالعات رابرت جی. لیفتون نیز با مفهوم «totalism / thought reform» چارچوبی برای فهم ابزارهای نمادین و ساخت‌وسازهای کنترل فکری فراهم آورد که بعـدها مبنـای تحلیـل بسیاری از رفتارهای فرقه‌ای شد *(Lifton, 1989: p.419-437)*. این دو رده نظری، ستون فقرات بسیاری از پژوهش‌های بعدی را شکل داده‌اند.

مطالعات روان‌شناختی و تجربی

در ادبیات روان‌شناختی، بر دو مجموعه عامل تأکید شده است:

(الف) ویژگی‌های آسیب‌پذیری فردی (بحران هویتی، فقدان حمایـت اجتمـاعی، تجربه شکست و انتقال‌های زندگی)؛

(ب) تکنیک‌های نفوذ و نگهداشت (بمباران محبت[۲]، کنترل اطلاعـات[۳]، انـزوا[٤]، تکرار آموزه‌ها[٥]).

سینگر و لالیچ، با توصیف تکنیک‌های اقناع اجباری[٦] و مفهوم انتخاب محـدود[۷]، نشان داده‌اند چگونـه «کارکردهـای سـاختاری»[۸] و «مرزهـای عقلانـیِ انتخـاب»[۹] در

۱. conversion/indoctrination.
۲. love-bombing.
۳. Information control.
٤. Isolation.
٥. Repetition of teachings.
٦. Coercive persuasion.
۷. Bounded choice.
۸. Structural functions.
۹. Rational boundaries of choice.

گروه‌های کاریزماتیک مردم را به اطاعت می‌رساند *(Singer & Lalich, 2003: p.35-40؛ Lalich, 2004: p.29–33)*. پژوهش‌های معاصر نیز نشان می‌دهند ترکیب شرایط روانی ـ اجتماعیِ فرد با تکنیک‌های گروهی، مثل انزوای اطلاعاتی، بیشترین نقش را در حفظ اعضا ایفا می‌کند *(Rousselet et al., 2017: p.28)*. این مجموعه شواهد، اهمیت پرداختن هم‌زمان به سطوح فردی و گروهی را در تحلیل شاخصه‌های پیروان تأکید می‌کند.

مطالعات تجربی اخیر، تلاش کرده‌اند عوامل ریسک و حفاظتی را کمّی کنند. مطالعه مروری ـ تحقیقاتی روسله[1] و همکاران (۲۰۱۷) با نمونه‌گیری از اعضای سابق، عوامل آسیب‌پذیری (فقر شبکه‌های حمایتی و دسترسی آسان گروه) و نیز عوامل محافظتی (حمایت خانوادگی و دسترسی به خدمات روانی) را شناسایی کرد و نشان داد که برای سیاست‌گذاری پیشگیری و مداخلات حمایتی، ضروری است به ساختارهای اجتماعیِ بیرون از گروه نیز توجه شود *(Rousselet et al., 2017, p.29-30)*. افزون بر آن، مطالعات کیفی جدید، تجربه «دوره میان‌زمان»[2] را برای اعضای سابق توصیف کرده‌اند که در دوره بعد از خروج از گروه، افراد هویتی همگرا ندارند و نیازمند پشتیبانی روان‌اجتماعی ویژه‌اند *(Hadding et al., 2023: p.5)*. این تحقیقات نشان می‌دهند اقدامات درمانی و حقوقی پس از خروج، به‌قدرِ پیشگیری اهمیت دارند.

مطالعات ایرانی ـ تفسیری و حقوقی

مرور ادبیات فارسی نشان می‌دهد که چند گرایش پژوهشی در ایران برجسته است:

الف. مطالعات توصیفی و تهدیدسنجی فرقه‌ها (قاضی‌زاده، ۱۳۸۹؛ گلستان‌پور، ۱۳۹۸) که آسیب‌های اجتماعی و راهکارهای حقوقی را بررسی کرده‌اند؛

ب. تحلیل نقش رسانه و فضای مجازی در گسترش عرفان‌های نوظهور (نگارش، ۱۳۹۱)؛

---

۱. Rousselet.
۲. in-between time.

ج. مطالعات کنفرانسی و پژوهش‌های منطقه‌ای درباره نمونه‌هایی مانند فرقه حلقه و شیطان‌پرستی (توسلی، ۱۳۹۶؛ مقالات کنفرانسی).

اگرچه این آثار بستر کاربردی و منطقه‌ای فراهم می‌کنند، اما همگی نشانگر یک شکاف نظری مهم‌اند؛ فقدان یک چارچوب یکپارچه که تحلیل‌های روان‌شناختیِ رهبری را با تحلیل متون دینی و تفسیری تلفیق کند. پژوهش حاضر، به دنبال پُرکردن همین شکاف است.

با توجه به آنچه گذشت، چند خلأ روشن است:

۱. بسیاری از مطالعات غربی، روی فرآیندهای روانی ـ سازمانی تمرکز دارند؛ ولی کمتر به زمینه‌های متنی ـ دینی پرداخته‌اند؛

۲. مطالعات فارسی، عمدتاً توصیفی یا امنیتی‌اند و تحلیل‌های تلفیقی کم است؛

۳. ضرورت وجود رویکردی یکپارچه که الگوهای رهبران (کارکردهای روانی و نشانه‌ای) را در پرتو منابع دینی ـ تفسیری بررسی کند، همچنان برقرار است.

پژوهش حاضر، تلاش می‌کند با ترکیب چارچوب‌های لیفتون[۱] و لالیچ[۲] و آموزه‌های تفسیری ـ قرآنی، الگویی تبیینی برای شاخصه‌های رفتاری رهبران ارائه دهد که هم مبنای نظری ـ تجربی داشته و هم قابلیت کاربرد در سیاست‌گذاری فرهنگی و آموزشی را دارا باشد.

مفهوم‌شناسی

۱. فرقه نوظهور

«فرقه نوظهور»[۳]، اصطلاحی است که در مطالعات دین برای توصیف گروه‌هایی به‌کار می‌رود که آموزه‌ها و مناسک جدید یا بازتفسیرشده‌ای از سنّت‌های دینی ارائه می‌دهند و اغلب در تعارض یا تقابل با نهادهای رسمی و سنّتی دینی قرار دارند

۱. Lifton.
۲. Lalich.
۳. New Religious Movement.

(Barker, 1995: p.15). ویژگی اصلی این گروه‌ها، وجود رهبر یـا رهبـران کاریزماتیـک، ساختار بسته، مرزبندی هویتی شدید میـان «درون‌گـروه» و «بیرون‌گـروه» و گـرایش بـه کنتـرل روانـی و رفتـاری اعضاسـت *(Dawson, 2006: p.5)*. در ادبیـات فارسـی، فرقـه نوظهور معمولاً به گروه‌هایی اطلاق می‌شود که در دهه‌های اخیر با ادعاهای معنـوی یـا عرفانی تازه، خارج از ساختارهای دینی سنّتی پدید آمده‌اند و با جذب جوانان و افـراد در معرض آسیب، تهدیدهای اجتماعی و فرهنگی ایجاد کرده‌اند (قاضی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۵٤).

۲. رهبری کاریزماتیک

«رهبری کاریزماتیک»[۱]، مفهومی است کـه مـاکس وبـر در نظریـه جامعه‌شناسـی اقتدار، مطرح کرد. کاریزما، کیفیتی فوق‌العاده و شخصی در فرد رهبر است که پیروان او را واجد رسالت یا قدرتی استثنایی دانسته و اطاعت خود را بر اساس این باور توجیه می‌کنند *(Weber, 1947: p.214)*. این نوع رهبـری، در فرقـه‌ها نمـود برجسـته‌ای دارد. رهبران فرقه‌ها خود را واسطه حقیقت یا منجی معرفـی کـرده و اقتدارشـان بـر اسـاس مشـروعیت سـنّتی یـا قـانونی نیسـت؛ بلکـه بـر پایـه اعتقـاد پیـروان بـه توانایی‌هـای خارق‌العاده یا رسالت قدسی آنان اسـتوار اسـت *(Lalich, 2004: p.35)*. پژوهشـگران دین بر این باورند که بدون عنصر کاریزما، شـکل‌گیری و پایـداری فرقـه‌های نوظهـور ممکن نیست؛ زیرا انسجام گروهی و اطاعت مطلق اعضـا، بـر اسـاس همـین رابطـه روانی ـ عاطفی شکل می‌گیرد *(Dawson, 2006: p.112)*.

۳. پیروان آسیب‌پذیر

اصطلاح «پیروان آسیب‌پذیر»[۲]، به افرادی اطـلاق می‌شـود کـه بـه دلیـل شـرایط: روان‌شناختی (مانند: افسردگی، اضطراب و بحران هویت)، اجتماعی (احساس انـزوا و نبود شبکه حمایتی) و یا سِنّی (جوانان در آستانه بلـوغ اجتمـاعی)، بـیش از دیگـران مستعد جذب در فرقه‌ها هستند *(Singer, 2003: p.74)*. مطالعات نشان داده است کـه

---

۱. Charismatic Leadership.
۲. Susceptible Adherents.

رهبران فرقه‌ها بـا بهره‌گیـری از نیـاز بـه تعلـق و معنابخشـی در ایـن افـراد، بـه‌ویژه در دوره‌های بحرانی زندگی آنـان، زمینـه جـذب را فـراهم می‌سـازند (*Rousselet et al., ۲۰۱۷: p.۲۹*). در پژوهش‌های داخلی نیز تأکید شده که جوانان به دلیل جسـت‌وجوی هویت و معنا، و افرادی با تجربه‌های روانی یا خانوادگی خاص، بیش از سایر گروه‌هـا در معرض گرایش به فرقه‌های نوظهور هستند (گلستان‌پور، ۱۳۹۸: ۱۵۸).

شاخصه‌های رفتاری رهبران فرقه‌های نوظهور

پدیده فرقه‌های نوظهور در جهان معاصر با پیچیدگی‌های روانی، اجتماعی و دینی درهم‌تنیده است. رهبران این فرقه‌ها غالباً با بهره‌گیری از کاریزما و اقتدار نمادین، موفق بـه جـذب و کنتـرل پیـروان می‌شـوند (*Barker, 1995: p.72*). بررسـی ویژگی‌هـای شخصـیتی رهبـران در شـناخت مکانیسـم‌های روان‌شـناختی و رفتـاری ایـن فرقـه‌ها ضروری اسـت. در ایـن میـان، دو ویژگـی «افـراد مجادلـه‌گر» و «خودشـیفتگی»، از مهم‌ترین شاخصه‌هایی هستند که در شکل‌گیری ساختار فرقه‌ای و تداوم اقتـدار رهبـر نقش کلیدی ایفا می‌کنند. در ادامه، مهم‌ترین شاخصه‌های رفتاری رهبران این فرقـه‌ها اشاره می‌گردد:

۱. رهبران مجادله‌گر و سازوکارهای اقتدار

رهبران مجادله‌گر، شخصیت‌هایی هستند که اقتدار خود را از طریق منازعه مداوم، قطبی‌سازی شـدید و تحقیـر مخالفـان کسـب می‌کننـد. آنـان بـا اسـتفاده از گفتمـان آخرالزمانی، تهدیدهای دائمی و القای احساس محاصـره، نـوعی وفـاداری مطلـق در میان پیروان ایجاد می‌کنند (*Lalich, 2004: p.119*)؛ به‌عنوان مثـال، دیویـد کـورش در ویکو با تفسیر آخرالزمانی[۱] از مکاشفه یوحنا، انـزوای پیـروان را سـازمان داد و اقتـدار فراشخصی خود را تثبیت کرد. شوکو آساهارا، رهبر فرقـه آوم شـنریکیو، بـا اسـتفاده از ساختار سلسله‌مراتبی آیینی و موعظه‌های آخرالزمانی، اطاعـت کورکورانـه و خشـونت

۱. Apocalyptic.

ابزاری را به هنجار تبدیل نمود *(Reader, 2000: p.214)*.

عموماً رهبر مجادله‌گر در فرقه‌ها، فردی است که اقتدار خویش را از رهگذر قطبی‌سازی مداوم، لحن ستیزه‌جویانه، تحقیر منتقدان و ایجاد بحران‌های پی‌درپی به دست می‌آورد. چنین رهبرانی برای حفظ انسجام درون‌فرقه‌ای، از گفتمان محاصره و شهادت بهره برده و با به‌کارگیری مجازات‌های نمایشی و القای ترس کنترلی، مرزهای اخلاقی را جابه‌جا می‌کنند (گنجی، ۱۳۹۳: ۲۰۱)؛ برای نمونه، جیم جونز با کاریزماتیزه‌کردن ایده نجات جمعی، جداسازی فیزیکی پیروان، تهدید دائمی و ترویج خودکشی انقلابی، اطاعت کورکورانه را در میان اعضای فرقه خود نهادینه می‌ساخت. دیوید کورش، شوکو آساهارا و جیم جونز، نمونه‌هایی روشن‌اند که با ترکیب رهبری‌گرایی، گفتمان آخرالزمانی و کنترل ذهن، محدوده‌ای از وفاداری مطلق را ایجاد کردند. در چنین بافتی، رهبر در مقام «منجی»، «مفسر حقیقت» و «پدر اقتدارگرا» ظاهر می‌شد و هرگونه پرسشگری یا تردید را تهدیدی مستقیم علیه نجات و رستگاری پیروان قلمداد می‌کرد (قربانی، ۱۳۸۴: ۹۸).

در بُعد الهیاتی، مسئله ابلیس به‌مثابه عامل تضاد و ابتلا، جایگاه ویژه‌ای دارد. از یک‌سو، نافرمانی ابلیس در برابر فرمان سجده، به ظاهر نشانه سرپیچی است (طاهری، ۱۳۸۹: ۳۸)؛ اما در ساحت تفسیری، همین امر زمینه‌ساز آزمون و تعالی انسان معرفی می‌شود. جلوه‌های متکثر ابلیس را می‌توان در «شیاطین درون» هر انسان مشاهده کرد. بااین‌حال، قرائت‌های غیرمعیار از جایگاه شیطان ـ مانند دیدگاه‌های طاهری در باب اهمیت وجودی ابلیس یا تفسیر طاعت مأموریت‌محور او ـ رویکردی مجادله‌برانگیز دارند؛ چراکه مرز میان «الهیات ابتلا» و نوعی تطهیر کارگزاری ابلیس را کم‌رنگ ساخته‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۸: ۲۶)؛ درحالی‌که در قرآن و تفاسیر معتبر اسلامی، بر امتناع ابلیس از فرمان الهی و جدایی او از صف ملائکه به‌عنوان نشانه‌ای از طرد و انحراف تأکید شده است.

در همین زمینه، خداوند در سوره کهف آیه ٥٦ قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ وَمَا نُرْسِلُ

الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا﴾؛ و پیامبران را جز برای بشارت و بیم‌رسانی نفرستادیم؛ اما کافران به باطل مجادله می‌کنند تا حق را از میان ببرند و آیات من و آنچه را که بیم داده شدند، به تمسخر می‌گیرند».

بر اساس این آیه، بشارت مؤمنان و هشدار به کافران، دو رکن اساسی مأموریت پیامبران است. کافران با مجادله باطل و استهزای آیات الهی، در پی محو حقیقت‌اند؛ در برابر، راه مقابله با آنان ایستادگی بر حقیقت، تکیه بر آیات قرآن و ردّ مجادلات باطل با منطق استوار است. بدین‌سان، پاسخگویی مستدل به شبهات و تمسخرها همراه با تبیین حکمت و معنای آیات به زبانی روشن و قابل‌فهم، ضمن حفظ کرامت مخاطب، زمینه هدایت و تقویت ایمان درونی را فراهم می‌سازد (خرمدل، ۱۳۸۴: ۲۰۶). از منظر قرآنی، این مجادله‌گری باطل در برابر حقیقت، نوعی انحراف اساسی تلقی شده است. بر اساس این آیه، مقابله با رهبران مجادله‌گر، تنها از رهگذر تمسک به استدلال منطقی و هدایت‌گرانه ممکن است. بنابراین، پژوهش‌های معاصر نیز بر این نکته تأکید دارند که خنثاسازی استراتژی مجادله‌ای فرقه‌ها، مستلزم افزایش سواد دینی، تقویت عقلانیت انتقادی و بازسازی سرمایه اجتماعی است *(Dawson, 2006: p.43)*.

در تفسیر نمونه ذیل آیه مورد بحث، تأکید می‌کنند که فلسفه بعثت پیامبران بر دو پایه «تبشیر» و «انذار» است؛ یعنی دلگرم‌سازی مؤمنان و هشدار دادن به کافران؛ اما مخالفان حق، به جای پذیرش این پیام‌ها، به مجادله باطل روی می‌آورند. هدف اصلی این مجادله، نه جست‌وجوی حقیقت، بلکه محو آن از طریق سفسطه، تحقیر و تمسخر آیات الهی است. تفسیر نمونه در توضیح این آیه می‌افزاید که کفار در واقع، با «ایجاد شبهات بی‌اساس» و «سخره‌گرفتن مفاهیم وحیانی»، تلاش داشتند پیامبران را بی‌اعتبار کنند و در نتیجه، مردم را از مسیر حق بازدارند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ۱۲: ۴۷۶).

۲. خودشیفتگی و فرهمندی کاذب رهبران

رهبران فرقه‌های نوظهور غالباً دارای ویژگی‌های خودشیفتگی هستند. آنان خود را

موجوداتی برتر با رسالتی استثنایی دانسته و اطاعت مطلق پیروان را مطالبه می‌کنند. چنین رهبرانی به دلیل احساس عظمت افراطی، نیاز شدید به تحسین و فقدان همدلی، معمولاً ادعاهای ماورایی یا مأموریت‌های الهی را برای مشروعیت‌بخشی به رفتارهای خود مطرح می‌کنند (پیوسته‌گر و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۳؛ شفیعی و صفارنیا، ۱۳۹۰: ۱۲۸).

سینگر توضیح می‌دهد که رهبران فرقه‌ها با القای حس «منجی بودن» و «برگزیدگی»، میان خود و دیگران فاصله‌ای چشمگیر ایجاد می‌کنند و نوعی کاریزمای تحمیلی را بر پیروان اعمال می‌نمایند *(Singer, 2003: p.45)*. این وضعیت در چارچوب روان‌شناسی اجتماعی، نوعی تمامیت‌خواهی فرقه‌ای را پدید می‌آورد؛ به‌گونه‌ای‌که رهبر، خود را فراتر از قوانین و هنجارهای اجتماعی دانسته و برای خویش نوعی مجوز الهی یا کیهانی قائل می‌شود *(Lifton, 1989: p.123)*. از این منظر، رهبر خود را «کانال حقیقت» معرفی کرده و با القای حس تفاوت و برتری، زمینه شکل‌گیری انسجام روانی ـ اجتماعی فرقه را حول محور شخصیت خویش فراهم می‌سازد (گنجی، ۱۳۹۳: ٦٨).

این الگوهای رفتاری را می‌توان با نمونه‌های قرآنی مقایسه کرد. آیه ۷۸ سوره قصص، بیان می‌کند: ﴿ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي ﴾؛ من این ثروت را به‌واسطه دانش خود به دست آورده‌ام.»

این آیه نشان می‌دهد که قارون، همانند رهبران خودشیفته، موفقیت‌هایش را صرفاً محصول علم و تدبیر خود می‌پنداشت و نصایح خیرخواهانه را نادیده می‌گرفت (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۷: ۴۱۶).

تفسیر نمونه در توضیح این آیه می‌نویسد که قارون با غرور و تکبر می‌کوشید ثروت و موفقیت خود را نتیجه توانایی شخصی و دانش ویژه خویش جلوه دهد؛ بی‌آنکه نقش خداوند را ببیند. این سخن، نشانه «غرور علمی» و «فراموشی نعمت الهی» است. مفسران تأکید کرده‌اند که این‌گونه نگرش‌ها، سرآغاز سقوط اخلاقی و اجتماعی افراد و جوامع است؛ چراکه موجب بی‌اعتنایی به نصایح خیرخواهان و

زمینه‌ساز فساد و طغیان می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷٤، ۱٦: ٤٦-٤۷).

چنین رویکردی، نمونه‌ای از تکبر و خودبزرگ‌بینی است؛ درحالی‌که نعمات و دستاوردهای حقیقی، موهبت الهی‌اند. بر اساس آموزه‌های اسلامی، راه‌های مقابله با رهبران خودشیفته شامل: نصیحت دلسوزانه و آگاهی‌بخشی، پرهیز از غرور و تکبر، تکیه بر علم و دانش حقیقی و اجتناب از فساد و ظلم است. این اصول می‌تواند نه‌تنها در حوزه فردی، بلکه در سطح اجتماعی نیز راهگشای مقابله با گرایش‌های فرقه‌ای و رهبران خودشیفته آنان باشد (گنجی، ۱۳۹۳: ٦۸).

۳. گریز از مسئولیت اجتماعی

یکی از ویژگی‌های برجسته برخی رهبران فرقه‌های نوظهور شاخص، گریز از مسئولیت اجتماعی و اخلاقی است؛ به‌عنوان مثال، در مورد رهبران فرقه‌هایی مانند «دروازه بهشت»[۱] و «معبد مردم»[۲] مشاهده شد که آنان با تمرکز شدید بر رسالت شخصی و موقعیت ویژه خود، نیازها و ارزش‌های جمعی را نادیده گرفته و پیامدهای رفتارهای گروهی را به نیروهای ماورایی یا سرنوشت نسبت می‌دادند (*Singer, 2003: p.46*). این رهبران با بهره‌گیری از کاریزما، آموزه‌های اختصاصی و تکنیک‌های کنترل فکری، توانستند نگاه انتقادی و پرسشگری را در میان پیروان محدود کنند و مسئولیت مستقیم تصمیمات و اقدامات خود را نپذیرند. شایان ذکر است که این ویژگی، در همه رهبران فرقه‌ها مشترک نیست و شدت یا شیوه بروز آن، بسته به ساختار فرقه و سبک رهبری، متفاوت است.

نمونه بارز این پدیده، در فرقه «دروازه بهشت» (Heaven's Gate) مشاهده شد؛ رهبران این فرقه، اعضا را به پذیرش تصمیمات جمعی‌ای که منجر به خودکشی دسته‌جمعی شد، ترغیب کردند و مسئولیت نهایی این اقدام را به «انتقال به سطح بالاتر وجودی» نسبت دادند. چنین استراتژی‌ای، ضمن مهار تفکر انتقادی پیروان،

---

۱. Heaven's Gate.
۲. Peoples Temple.

مسئولیت اخلاقی رهبران را از منظر خودشان کاهش می‌داد *(Lifton, 1989: p.123)*.

گفتنی است که این ویژگی، در همه رهبران فرقه‌ها یکسان نیست و شدت یا شیوه بروز آن، به ساختار فرقه، سبک رهبری و باورهای گروهی، وابسته است. بااین‌حال، مطالعه این الگوها نقش مهمی در فهم مکانیزم‌های کنترل روانی و مشروعیت‌سازی کاذب رهبران دارد و می‌تواند مبنایی برای طراحی راهکارهای پیشگیرانه فرهنگی و دینی فراهم کند (پیوسته‌گر و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۴).

از منظر روان‌شناسی اجتماعی، گریز از مسئولیت، به معنای طفره رفتن از وظایف فرد در برابر اجتماع و هم‌نوعان است که می‌تواند به‌صورت مستقیم در قالب نادیده گرفتن قوانین و سرپیچی از وظایف اجتماعی یا به‌طور غیرمستقیم با انتقال مسئولیت به دیگران و توجیه ذهنی اقدامات بروز کند *(Haidt, 2012: p.133)*. این الگو، ریشه در خودمحوری *(Giddens, 2009: p.102)*، ترس از پیامدهای منفی *(Rawls, 1999: p.312)* و توهم عدالت فردی دارد *(Kohlberg, 1981: p.45)* و پیامدهای آن شامل: کاهش اعتماد اجتماعی، تضعیف انسجام جمعی و تشدید نابرابری و تضاد اجتماعی است (شفیعی و صفارنیا، ۱۳۹۰: ۸۷). همچنین، در سطح فردی، این رفتار می‌تواند به بروز احساس گناه یا بی‌مسئولیتی و در بلندمدت به تهدید سلامت روان بینجامد.

از منظر الهیاتی، قرآن کریم در آیه ۲۷ سوره حدید به این موضوع اشاره دارد: ﴿ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾؛ سپس، در پی آنان رسولان دیگر خود را فرستادیم و بعد از آنان، عیسی فرزند مریم را مبعوث کردیم و به او انجیل عطا نمودیم و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرّر نداشته بودیم. اگرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حقّ آن را رعایت نکردند. ازاین‌رو، ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند، پاداششان را دادیم و بسیاری از آنها، فاسق‌اند.»

این آیه نشان می‌دهد که برخی پیروان حضرت عیسی علیه‌السلام با بدعت‌گذاری، از مسئولیت‌های اصیل دینی فاصله گرفتند و در انجام وظایف خود، کوتاهی ورزیدند *(طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲۰: ۲۲۹)*. پیام آیه، آن است که مسئولیت اجتماعی در چارچوب عدالت الهی تعریف می‌شود و هرگونه ترک مسئولیت یا ظلم در جامعه، نادیده گرفتن دستور الهی است *(طبرسی، ۱۳۸۳، ۶: ۲۵۰)*. بر این اساس، راه مقابله با گریز از مسئولیت اجتماعی رهبران فرقه‌ها، تأکید بر آموزه‌های اصیل دینی، تقویت آگاهی انتقادی پیروان و بازگرداندن مسئولیت‌های فردی و جمعی به محور عدالت و اخلاق الهی است. بنابراین، با ویژگی‌های پیروان حضرت عیسی علیه‌السلام مانند رأفت و رحمت، می‌توان با بدعت‌هایی که در دین مسیحیت وارد شده است مبارزه نمود *(حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۸۶، ۱۳: ۴۸)*. این آیه، نزول کتاب‌های آسمانی برای برپایی عدالت را به‌عنوان ابزارهایی برای تحقق هدف ایجاد عدالت معرفی کرده است *(طبری، ۱۴۲۲، ۲۷: ۲۴۵)*.

در تفسیر نمونه، آیه ۲۷ سوره حدید بدین‌گونه تفسیر شده است که: خداوند پس از پیامبران پیشین، حضرت عیسی علیه‌السلام را مبعوث ساخت و به او انجیل عطا کرد. در دل پیروان حقیقی وی، رأفت و رحمت قرار داده شد؛ اما برخی از آنان نوعی رهبانیت و ترک مسئولیت اجتماعی را از پیش خود ابداع کردند. این شیوه زهد افراطی، از طرف خدا مقرّر نشده بود؛ بلکه خداوند، تنها به پیروی از رضوان الهی فرمان داده بود؛ اما چون حقّ آن را رعایت نکردند، دچار انحراف شدند. به باور مکارم شیرازی و همکاران، این آیه نشان‌دهنده انحراف پیروان مسیح از مسئولیت‌های اصیل دینی و اجتماعی خویش است. ترک وظایف اجتماعی در قالب رهبانیت افراطی، درحقیقت نوعی گریز از مسئولیت الهی و انسانی است که نه تنها موجب تهذیب نمی‌شود، بلکه جامعه را به ضعف و انحطاط می‌کشاند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۲۳: ۳۵۶-۳۵۸).

۴. خرافه‌گرایی

خرافه‌گرایی، یکی دیگر از شاخصه‌های بارز رهبران فرقه‌های نوظهور است. این

رهبران با بهره‌گیری از باورهای غیرعلمی، روایت‌های افسانه‌ای و تفسیرهای غیرواقعی از دین و جهان، به کنترل ذهنی و رفتاری پیروان خود می‌پردازند. آنان با ترویج خرافات، کاریزمای شخصی خویش را تقویت کرده و اعضای فرقه را در چارچوبی وابسته و تحت سلطه‌ی فکری خود نگه می‌دارند (گنجی، ۱۳۹۳: ۸۹).

یکی از مهم‌ترین شگردهای این رهبران، ادعای ارتباط مستقیم با عوالم ماورا یا پیامبران گذشته است. این امر غالباً با ارائه تفاسیر شخصی از متون مقدس و قوانین طبیعی، و ایجاد باور به نشانه‌های خاص همراه می‌شود؛ فرآیندی که درنهایت به محدودسازی تفکر انتقادی پیروان می‌انجامد. چنین رهبرانی، با ایجاد فضای معنوی کاذب، زمینه اطاعت مطلق از خود و پذیرش اعمال خشونت‌آمیز یا غیراخلاقی را فراهم می‌کنند (احمدی خاوه و شاه‌حسینی، ۱۳۹۴: ۷۶).

نمونه بارز این امر را می‌توان در فرقه «آوم شنریکیو» در ژاپن مشاهده کرد. رهبر این فرقه، با ادعای ارتباط با موجودات فراطبیعی و توانایی پاک‌سازی جهان از نیروهای شیطانی، به توجیه اقدامات خشونت‌آمیز، از جمله حمله شیمیایی به متروی توکیو در سال ۱۹۹۵م پرداخت. پیروان فرقه بر این باور بودند که اعمال خشونت‌آمیز، نه تنها مجاز، بلکه نجات‌بخش و الزامی است و هرگونه مقاومت در برابر دستورات رهبر، معادل محکومیت الهی تلقی می‌شود *(Lifton, 1989: p.45)*.

خرافه‌گرایی رهبران فرقه‌ها درنتیجه، به افزایش کنترل روانی و فکری بر پیروان، توجیه اعمال خطرناک یا غیراخلاقی، ایجاد شک و تردید در اعضا و وابستگی کامل آنان به رهبر می‌انجامد (گنجی، ۱۳۹۳: ۹۰).

در قرآن کریم، این‌گونه انحرافات فکری و اعتقادی به‌روشنی نفی شده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴾؛ آگاه باشید هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است، ازآنِ خداست و کسانی که غیر خدا را شریک می‌خوانند، جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز دروغ نمی‌گویند» (یونس: ۶۶).

این آیه بر اصل توحید و نفی شرک که رکن اساسی دین اسلام است، تأکید کرده و ناتوانی مشرکان را در ادعاهای بی‌اساس آشکار می‌سازد. پیام روشن آیه، آن است که علم و هدایت حقیقی، تنها از جانب خداوند متعال سرچشمه می‌گیرد و هیچ فرد یا رهبر فرقه‌ای، بدون اراده الهی، توان هدایت کامل انسان را ندارد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۰: ۴۱۵). بر این اساس، خرافه‌گرایی، نه تنها موجب انحراف از مسیر حقیقت می‌شود، بلکه نتیجه‌ای جز وابستگی فکری، سقوط اخلاقی و غفلت از علم و هدایت الهی در پی ندارد (خرم‌دل، ۱۳۸۴: ۲۵۲).

در تفسیر نمونه چنین توضیح داده شده است که این آیه باصراحت بیان می‌کند مالکیت و حاکمیت همه موجودات آسمان و زمین، مخصوص خداست و آنچه مشرکان به‌عنوان شریک برای خدا می‌پندارند، هیچ حقیقتی ندارد. تمام ادعاهای آنان، مبتنی بر گمان، تخیل و دروغ‌پردازی است. در واقع، شرک و خرافه‌گرایی، ریشه در پیروی از اوهام و توهمات دارد؛ نه برهان و عقلانیت. قرآن با لحنی هشداردهنده، اتکای بر این باورهای موهوم را مردود می‌شمارد و مردم را به بازگشت به توحید و عقلانیت دعوت می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۸: ۲۵۴-۲۵۵).

۵. عناد در پذیرش حق

عناد در پذیرش حق، به معنای مقاومت آگاهانه در برابر حقیقت و آموزه‌های صحیح الهی یا عقلانی است. این ویژگی، به‌ویژه در رهبران برخی فرقه‌های نوظهور مشاهده می‌شود و موجب می‌گردد افراد، حتی در مواجهه با شواهد روشن و غیرقابل انکار، همچنان به ایدئولوژی‌ها یا باورهای باطل خود پایبند بمانند (گنجی، ۱۳۹۳: ۹۵). علل اصلی این رفتار را می‌توان در عدم پذیرش انتقاد و استدلال عقلانی، توجیه مستمر باورهای نادرست و ایجاد فضای روانی برای سرکوب تفکر انتقادی دانست (شفیعی و صفارنیا، ۱۳۹۰: ۱۲۱-۱۴۶).

به‌عنوان نمونه، در شاخه دیوید کورش، رهبر این فرقه در برابر هرگونه تردید نسبت

به تفسیرهای خویش از کتاب مقدس به‌شدت مقاومت می‌کرد و تمامی نقدها را مردود می‌دانست. این لجاجت و سرسختی، درنهایت به محاصره و آتش‌سوزی در «کومپوند وی‌یکلو» انجامید که در پی آن، بیش از هفتاد نفر جان باختند. چنین رفتاری از رهبران فرقه‌ها، پیامدهایی چون: اختلال در تفکر انتقادی اعضا، ارتکاب اعمال خطرناک و غیرقابل توجیه، وابستگی مطلق پیروان به رهبر، و بروز فاجعه‌های اجتماعی و روانی به همراه دارد *(Langone, 1993, p.214)*.

قرآن کریم در این‌باره می‌فرماید: ﴿ وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴾؛ و اگر دری از آسمان بر آنان بگشاییم و آنان پیوسته در آن بالا روند، [باز هم ایمان نمی‌آورند و] خواهند گفت: بی‌گمان، دیدگان ما بسته شده؛ بلکه ما مردمی سحرشده‌ایم» (حجر: ۱۴ـ ۱۵).

علامه طباطبایی در المیزان ذیل این آیه می‌نویسد که آیه یادشده به عناد و لجاجت کافران اشاره دارد؛ چراکه حتی اگر خداوند درهای آسمان را بر آنان بگشاید و آنان عروج به آسمان را با چشم خویش مشاهده کنند، باز حقیقت را انکار کرده و آن را به سحر و اوهام نسبت می‌دهند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۲: ۵۷).

از این آیه می‌توان چنین دریافت که ریشه انکار حق در «عناد» و «اصرار بر تکذیب» نهفته است؛ نه صرفاً در جهل و نادانی. دل‌هایی که به ظلم و کفر خو گرفته باشند، حتی با مشاهده حقایق عینی و معجزات محسوس نیز تسلیم حقیقت نمی‌شوند (طبرسی، ۱۳۸۳، ۶: ۲۵۰). بر این اساس، وابستگی به حقیقت و ایمان راستین، نیازمند سلامت قلب و دوری از بیماری‌های روحی و اخلاقی چون لجاجت و عناد است (زمخشری، ۱۴۰۷، ۲: ۳۵۶).

تفسیر نمونه ذیل آیات ۱۴ و ۱۵ سوره حجر چنین توضیح می‌دهد که لجاجت و عناد کافران در برابر حقایق الهی به حدی است که حتی اگر درهای آسمان به رویشان گشوده شود و صعود به عالم بالا را با چشم خود ببینند، باز آن را به سحر و جادو نسبت می‌دهند و نمی‌پذیرند. نویسندگان تفسیر نمونه بر این نکته تأکید دارند که

مشکل اصلی این گروه، نداشتن دلیل یا برهان کافی برای ایمان نیست؛ بلکه «روح عناد» و «دلبستگی به منافع مادی»، موجب شده است که آنان به هیچ حقیقتی تن ندهند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷٤، ۱۱: ۸۸).

در قرآن کریم، آیات پُرشماری دال بر عناد و لجاجت در برابر پذیرش حق وجود دارد که در ادامه، به‌اختصار به نمونه‌های دیگری نیز اشاره می‌شود:

سوره نمل، آیه ۱۴: ﴿ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ﴾؛ و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند؛ درحالی‌که در دل به آن یقین داشتند.»

سوره نوح، آیه ۷: ﴿ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴾؛ و من هر زمان آنها را دعوت کردم که [ایمان بیاورند و] تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به‌شدت استکبار کردند.»

سوره مدثر، آیه ۱۶: ﴿ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴾؛ هرگز چنین مباد! چراکه او نسبت به آیات ما عنود (لجوج و کینه‌توز) بود.»

سوره بقره، آیه ۶: ﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾؛ کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنها را [از عذاب الهی] بترسانی یا نترسانی؛ ایمان نخواهند آورد.»

در جمع‌بندی این آیات، می‌توان گفت که از منظر قرآن، لجاجت و عناد، یک «نقص معرفتی» نیست؛ بلکه یک «مقاومت روانی و اخلاقی» است که معمولاً ریشه در تقلید کورکورانه از نیاکان، حفظ منافع اقتصادی ـ اجتماعی، و تکبر در برابر پذیرش خطا دارد.

۶. تضاد در گفتار و رفتار

تضاد در گفتار و رفتار، به معنای عدم هماهنگی میان سخنان و اعمال یک فرد است. این پدیده در میان رهبران فرقه‌های نوظهور، به‌ویژه به دلایل متعددی همچون:

منفعت‌طلبی شخصی، حفظ و تثبیت قدرت، اعمال کنترل روانی و اجتماعی بر پیروان، و نیز به‌سبب عدم صداقت یا گرایش به خرافه‌گرایی، به‌کرات مشاهده می‌شود. استمرار چنین تضادی، در میان پیروان موجب کاهش سرمایه اجتماعی، بروز سردرگمی روانی و درنهایت تقویت سلطه رهبر فرقه می‌گردد *(Lalich, 2004: p.45)*.

نمونه‌ای برجسته در این زمینه، فرقه «آوم شینریکو» به رهبری شوکو آساهارا است. وی در گفتار خود، ادعای پیامبری و دعوت به آرامش و صلح داشت؛ اما درعمل به اقدامات خشونت‌آمیز، از جمله حمله با گاز سارین به متروی توکیو (۱۹۹۵م) دست زد. این تناقض آشکار میان گفتار و کردار رهبر، سبب سردرگمی پیروان و افزایش وابستگی آنان به او شد؛ وابستگی‌ای که با ترس، توجیهات عقیدتی و سازوکارهای روانی تقویت می‌گردید *(Lifton, 1989, p.54)*.

رهبران فرقه‌های انحرافی، از این شیوه برای حفظ پیروان، مشروعیت‌بخشی به اعمال غیرقابل قبول و تحکیم سلطه خود بهره می‌برند. چنین نفاق و دورویی، نه‌تنها بر رابطه انسان با خداوند اثر منفی می‌گذارد، بلکه اعتماد اجتماعی را سست کرده و جامعه را به سوی فروپاشی اخلاقی و فساد سوق می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۴: ۳۵). قرآن کریم در وصف منافقان می‌فرماید: ﴿ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴾ (بقره: ۱۴). این آیه، بیانگر آن است که منافقان با دوچهرگی و تظاهر به دینداری، در جمع مؤمنان اظهار ایمان می‌کنند؛ اما در خلوت با سردمداران کفر و فساد، ماهیت واقعی خود را آشکار می‌سازند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۲: ۲). در همین راستا، امام علی علیه‌السلام نیز می‌فرماید: «آفت دین، سه چیز است: عالم فاسق، عابد جاهل و منافق متظاهر» (تمیمی الآمدی، ۱۴۱۰: ح۱۰۲٤٤).

در تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۴ سوره بقره، منافقان به‌عنوان کسانی معرفی می‌شوند که در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنند؛ اما در خلوت، با شیاطین و رهبران گمراه‌کننده هم‌پیمان می‌شوند. مفسران تأکید می‌کنند که این تضاد رفتاری، ریشه در ضعف ایمان، دنیاطلبی و تلاش برای حفظ منافع شخصی دارد و همین دوگانگی، جامعه

اسلامی را با بحران اعتماد، تزلزل اجتماعی و رواج فساد روبه‌رو می‌سازد (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ۱: ۱۲۴). از نگاه تفسیر نمونه، منافقان همواره با نقاب سخنان زیبا و شعارهای فریبنده، حقیقت درونی خویش را پنهان می‌دارند. این تضاد میان «ظاهر دینی» و «باطن فاسد»، مهم‌ترین ابزار آنان برای نفوذ در جامعه و تحکیم سلطه است. مفسر بر این نکته تأکید دارد که قرآن با ذکر نمونه‌هایی چون ﴿ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا... ﴾ نشان می‌دهد که زبان و رفتار منافقان، باطن آنان را آشکار می‌سازد؛ یعنی سرانجام در رفتارشان نشانه‌های دوگانگی بروز کرده و رسوا می‌شوند (همان: ۱۲۷).

تحلیل این دیدگاه نشان می‌دهد که رهبران فرقه‌های نوظهور، دقیقاً از همین شیوه قرآنیِ نفاق، تبعیت می‌کنند؛ یعنی درظاهر با ادعای پیامبری، معنویت یا صلح، افکار پیروان ساده‌دل را جذب می‌کنند؛ اما درعمل دست به خشونت، سلطه‌جویی و فساد می‌زنند. این، همان مصداق ﴿ وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ... ﴾ است که در فضای معاصر، می‌تواند به هم‌پیمانی رهبران فرقه‌ها با شبکه‌های مافیایی، سیاسی یا امنیتی تعبیر شود.

بر این اساس، فرقه‌های نوظهور غالباً از رهبرانی بهره می‌گیرند که درظاهر، سیمایی معنوی دارند؛ اما درباطن، اهداف شیطانی و غیرانسانی را دنبال می‌کنند. راهبرد اساسی در مقابله با این جریان‌ها، نقد ریشه‌ای شخصیت رهبران انحرافی و افشای تناقض‌های رفتاری و عقیدتی آنان است؛ زیرا تنها با آشکارسازی این تضادها می‌توان سلطه روانی و اجتماعی آنان را درهم شکست و از گسترش آسیب‌های ناشی از فرقه‌گرایی جلوگیری نمود.

۷. انسان‌محوری افراطی

انسان‌محوری افراطی، نگرشی است که در آن، انسان به‌عنوان محور و معیار اصلی همه ارزش‌ها و قوانین معرفی می‌شود؛ به‌گونه‌ای‌که سایر مواهب الهی، حقوق موجودات و حتی قوانین الهی در مقایسه با خواست‌ها و منافع انسانی کم‌اهمیت جلوه

می‌کند. رهبران جریان‌ها و فرقه‌های نوظهور، با تکیه بر این نگرش، برتری انسان را بر همه چیز، حتی بر قوانین اخلاقی و الهی ادعا کرده و با نادیده گرفتن حق دیگران، به خودخواهی و ظلم دامن می‌زنند (سینگر، فرقه‌ها در میان ما، ترجمه خدابنده: ۷۵). پیامدهای چنین رویکردی عبارت‌اند از: افزایش خودمحوری، گسترش بی‌عدالتی و تبعیض، تقویت روحیه تکبر، کاهش همدلی اجتماعی و بهره‌برداری ناپایدار از منابع طبیعی (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۳: ۱۵۷). در فرقه‌های خشونت‌آمیز نوظهور، این نوع رفتار رهبران، نه‌تنها جان اعضا، بلکه امنیت جامعه را نیز به خطر انداخته و عملاً به ابزاری در خدمت اهداف شخصی رهبر تبدیل می‌شود *(Lifton, 1989: p.234)*.

قرآن کریم نمونه‌ای بارز از این نگرش را در داستان قارون بیان کرده است: ﴿ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَقَالَ قَارُونُ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي... فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ ﴾ (قصص: ۷۶ـ۸۱).

علامه طباطبایی در المیزان تفسیر می‌کند که «بغی قارون»، تنها به معنای ستم مالی نبود؛ بلکه شامل سرکشی فکری و فرهنگی نیز می‌شد. ریشه انحراف قارون را باید در روحیه استکبار، خودبرتربینی و انسان‌محوری افراطی جست‌وجو کرد. بنی‌اسرائیل او را نصیحت کردند که «لا تَفرَح» (مغرور مشو)؛ اما گروهی از مردم مجذوب ثروت و جاه او شدند. این رخداد، بیانگر آن است که جامعه وظیفه دارد در برابر غرور و فساد رهبران موضع‌گیری کرده و با نصیحت، روشنگری و افشاگری، از سقوط خود جلوگیری نماید (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱۳: ۹۵).

در تفسیر نمونه توضیح می‌دهند که داستان قارون، نمونه‌ای روشن از غرور ناشی از ثروت و انکار نقش الهی در نعمت‌های زندگی است. به اعتقاد ایشان، قارون ثروت خویش را به توانایی فردی و دانش شخصی خود نسبت داد و از همین‌جا، به کفران نعمت و طغیان کشیده شد. این نگرش، او را به‌جای شکرگزاری و خدمت، به استکبار

و برتری‌جویی واداشت. نویسندگان تفسیر نمونه می‌افزایند کـه قـارون، مصـداق بـارز «انسان‌محوری افراطی» است؛ زیرا خود را محور همه ارزش‌ها و معیارهـا قـرار داد و نه‌تنها قوانین الهی، بلکه مصالح اجتماعی را نیز نادیده گرفت. نتیجه چنـین نگرشـی، آن بود که نه‌تنها خود او، بلکه جامعه پیرامونش نیز به فساد و فتنـه کشـیده شـد (مکـارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ۱۶: ۳۴۱ـ۳۴۳).

بر اساس آموزه‌های قرآنی، قارون ثروت عظیم خود را بـه‌جای آنکـه نعمتـی الهـی بداند، نشانه‌ای از برتری فردی و توانایی شخصی معرفی کرد. او مردم را تحقیر نمود و از پیامبران و تعالیم الهی روی‌گردان شد. سرانجام، زمین او و دارایی‌هایش را فرو بُرد و نابود ساخت. این فرجام، نشان‌دهنده آن است که غرور و انسان‌محوری افراطی، هرگز پایدار نیست و به نابودی شخص و نظام اجتمـاعی وابسـته بـه او منجـر خواهـد شـد (طبرسی، ۱۳۸۳، ۶: ۳۲۰).

نتیجه‌گیری

بررسی شاخصه‌های رفتاری رهبران و پیروان فرقه‌های نوظهور، تصویری چندلایه و پیچیده از سازوکارهای روانی، اجتماعی و ایدئولوژیک این جریان‌ها ارائه می‌دهد. تحلیل انجام‌شده نشان می‌دهد که این فرقه‌ها، نه‌تنها محصول بحران‌های هویتی و روانی افراد، بلکه حاصل رهبرانی با ویژگی‌های خاص شخصیتی‌اند که با ترکیب خودشیفتگی، مجادله‌گری، خرافه‌گرایی و انسان‌محوری افراطی، توانسته‌اند ساختاری شبه‌دینی و تمامیت‌خواه ایجاد کنند. این ساختارها، در عمل با سوءاستفاده از آسیب‌پذیری‌های روانی پیروان و بهره‌گیری از آموزه‌های تحریف‌شده، به بازتولید قدرت رهبر و انسجام درونی فرقه انجامیده است.

نخستین یافته مهم این پژوهش، نقش پررنگ «رهبر مجادله‌گر» است که با قطبی‌سازی، دشمن‌تراشی و تأویل‌های آخرالزمانی، فضایی برای تثبیت اقتدار خود فراهم می‌آورد. این رهبران با بهره‌گیری از گفتمان‌های دینی یا رازورزانه، زمینه‌ای برای اطاعت بی‌چون‌وچرای پیروان ایجاد می‌کنند و با تهدید، ایجاد بحران‌های مصنوعی و یا وعده نجات، هرگونه پرسشگری و انتقاد را سرکوب می‌نمایند. تاریخچه فرقه‌هایی چون جیم جونز یا دیوید کورش، به‌خوبی نشان می‌دهد که رهبران مجادله‌گر با ایجاد شرایط روانی ویژه، پیروان را به کنش‌هایی سوق می‌دهند که گاه تا مرز فاجعه‌های جمعی همچون خودکشی یا خشونت دسته‌جمعی پیش می‌رود.

ویژگی دوم، «خودشیفتگی» رهبران است. خودبزرگ‌بینی، احساس برتری مطلق و تلقی خویشتن به‌مثابه منبع حقیقت، سبب می‌شود که آنان در نظر پیروان خود، جایگاه منجی یا واسطه وحی بیابند. این خصیصه، نه‌تنها شکاف میان رهبر و پیرو را تعمیق می‌کند، بلکه فرایند کنترل روانی و فکری را تسهیل می‌نماید. مطالعات روان‌شناختی نیز تأیید می‌کند که رهبران خودشیفته، با القای حس رسالت ویژه، انسجام روانی ـ اجتماعی درون‌فرقه‌ای را بازتولید کرده و مشروعیت تصمیم‌های خود

را فراتر از نقد و بررسی قرار می‌دهند.

از سوی دیگر، «گریز از مسئولیت اجتماعی»، از مهم‌ترین جلوه‌های رفتاری رهبران فرقه‌هاست. تمرکز افراطی بر رسالت شخصی و پرهیز از پاسخ‌گویی اجتماعی، نه‌تنها موجب سلب اعتماد عمومی می‌شود، بلکه انسجام اجتماعی را نیز تضعیف می‌کند. نمونه‌هایی چون حمله شیمیایی فرقه آوم شنریکیو در ژاپن، به‌خوبی نشان می‌دهد که رهبران فرقه‌ها برای توجیه اقدامات غیرانسانی خود، مسئولیت را به نیروهای ماورایی یا سرنوشت حواله می‌دهند و با این کار، بستر خشونت سازمان‌یافته را فراهم می‌آورند.

«خرافه‌گرایی» نیز در این میان، نقشی بنیادین دارد. رهبران فرقه‌ها با تحریف متون مقدس، ادعای ارتباط با عوالم غیب یا پیشگویی‌های ویران‌شهری، ابزار قدرتمندی برای تثبیت کنترل ذهنی به دست می‌آورند. خرافه‌گرایی سبب می‌شود که پیروان در حصاری از باورهای غیرعقلانی قرار گرفته و هرگونه مقاومت در برابر دستور رهبر را به‌منزله عصیان در برابر حقیقت مطلق یا تقدیر الهی قلمداد کنند.

رفتار عنادآمیز در برابر حق نیز یکی دیگر از خصیصه‌های محوری است. رهبران فرقه‌ها، حتی در مواجهه با شواهد روشن، بر باورهای خود پافشاری می‌کنند و از پذیرش انتقاد سرباز می‌زنند. این روحیه، پیروان را نیز به سرسختی در پایبندی به آموزه‌های انحرافی سوق می‌دهد و درنهایت، چرخه‌ای از انکار و سرکوب تفکر انتقادی را تقویت می‌کند.

«تضاد در گفتار و رفتار»، وجه دیگری از این الگوهاست. رهبران فرقه‌ها در حالی از معنویت، صلح یا حقیقت سخن می‌گویند که درعمل به خشونت، فساد یا سلطه‌گری مشغول‌اند. این تضاد، سبب سرگشتگی و وابستگی بیشتر پیروان می‌شود؛ چراکه آنان در تلاش برای آشتی‌دادن گفتار و رفتار رهبر، به پذیرش بی‌چون‌وچرا تن می‌دهند.

درنهایت، «انسان‌محوری افراطی» به‌عنوان گرایش خطرناک رهبران فرقه‌ها، به نادیده‌گرفتن قوانین الهی و ارزش‌های اخلاقی می‌انجامد. این رهبران با محور

قراردادن منافع و خواسته‌های انسانی، حتی حقوق طبیعت و دیگر موجودات را نادیده می‌گیرند و به بازتولید خودخواهی، بی‌عدالتی و بهره‌کشی دست می‌زنند. این نگاه، به‌ویژه در فرقه‌های خشونت‌گرا، به تهدیدی جدی علیه جان و امنیت اعضا و جامعه تبدیل می‌شود.

برآیند این یافته‌ها نشان می‌دهد که فرقه‌های نوظهور را نمی‌توان صرفاً پدیده‌ای روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی دانست؛ بلکه آنها ترکیبی از بحران‌های معرفتی، انحرافات دینی و ساختارهای اقتدارگرایانه‌اند. پیامدهای این جریان‌ها، از فروپاشی هویت فردی تا تهدید انسجام اجتماعی و حتی بروز فجایع انسانی، ضرورت واکاوی عمیق‌تر و پاسخ‌گویی چندلایه (دینی، علمی، و اجتماعی) را آشکار می‌سازد.

از منظر اسلامی، مواجهه با این پدیده، نیازمند سه رویکرد اساسی است: نخست، تبیین عقلانی و استدلالی آموزه‌های دینی برای خنثاکردن شبهات رهبران فرقه‌ها؛ دوم، تقویت ایمان و معنویت اصیل برای پُرکردن خلأهای روانی و هویتی که پیروان را به دام می‌کشاند؛ و سوم، ارتقای آگاهی اجتماعی و مسئولیت‌پذیری جمعی برای مقابله با انحرافات و فساد.

نتیجه این پژوهش، آن است که شناخت دقیق شاخصه‌های رفتاری رهبران، نه‌تنها راه را برای تحلیل علمی و پیشگیری از گسترش آنها هموار می‌سازد، بلکه می‌تواند به تدوین سیاست‌های فرهنگی و دینی مؤثر در جهت تقویت ایمان، عقلانیت و انسجام اجتماعی کمک کند؛ به بیان دیگر، مقابله با این جریان‌ها، تنها با ابزارهای امنیتی یا روان‌شناختی میسر نیست؛ بلکه نیازمند پیوند میان معرفت دینی، تحلیل علمی و راهبردهای اجتماعی در چارچوب عدالت الهی است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، دار القرآن الکریم.
۲. احمدی‌خاوه، احسان و سمیه شاه‌حسینی. ۱۳۹۴. در قلمرو سایه‌ها: جستارهایی در روان‌شناسی فرقه‌ها. تهران: نارگل، چاپ دوم.
۳. پیوسته‌گر و همکاران. ۱۳۹۰. «رابطه خودشیفتگی و عزت نفس با پرخاشگری و مقایسه تحولی آن در دختران نوجوان». نشریه مطالعات روان‌شناختی، ش۷: ۱۲۷-۱٤٤.
٤. تمیمی آمدی، عبدالواحد. ۱۴۱۰. غرر الحکم و درر الکلم. قم: دار الکتاب الإسلامی.
٥. توسلی، مهدی. ۱۳۹٦. «فرقه انحرافی حلقه؛ ماهیت، روندها و رویکردها»، نشریه دانش امنیتی، سال۴: ۳۹- ٦٤.
٦. حسینی شاه‌عبدالعظیمی، حسین‌بن‌احمد. ۱۳۸۶. تفسیر اثناعشری. تهران: میقات.
۷. خرم‌دل، مصطفی. ۱۳۸۴. تفسیر نور. تهران: احسان، چاپ چهارم.
۸. زمخشری، محمود. ۱۴۰۷. الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. شفیعی، حسن و مجید صفارنیا. ۱۳۹۰. «خودشیفتگی و عزت نفس در نوجوانان». فصلنامه فرهنگ مشاوره و روان‌درمانی، ش٦: ۱۲۱-۱٤٦.
۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۶۳. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۱. طبرسی، فضل‌بن‌حسن. ۱۳۸۳. مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصر خسرو.
۱۲. طبری، محمدبن‌جریر. ۱٤۲۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن. بیروت: دار المعرفة.
۱۳. قاضی‌زاده، علیرضا. ۱۳۸۹. «آسیب‌ها و چالش‌های ناشی از رشد فرقه‌های نوظهور در ایران». پژوهشنامه، ش۵۵: ۱٤۹-۱۹۰.
۱٤. قربانی، نیما. ۱۳۸٤. سبک‌ها و مهارت‌های ارتباطی. تهران: تبلور.
۱۵. گلستان‌پور، رؤیا. ۱۳۹۸. «انواع جرائم و آسیب‌های اجتماعی و تاثیرگذاری فرقه‌های نوظهور در ارتکاب آن». نشریه علم و وکالت، سال۲: ۱۵۱- ۱٦٤.
۱٦. گنجی، مهدی. ۱۳۹۳. آسیب‌شناسی روانی. تهران: ساوالان.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران. ۱۳۷۴. تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۱۸. نگارش، حمید. ۱۳۹۱. «رسانه و جنبش‌های نوپدید دینی». نشریه بازتاب اندیشه، ش۱۱۹: ٤۸- ٦۵.
۱۹. Barker, E. ۱۹۹۵. The Making of a Moonie: Choice or Brainwashing?. Oxford: Blackwell.
۲۰. Dawson, L. L. ۲۰۰٦. Comprehending Cults: The Sociology of New Religious Movements. Oxford: Oxford University Press.

۲۱. Dawson, L. L. ۲۰۱۸. Comprehending Cults (۳rd ed.). Toronto: University of Toronto Press.
۲۲. Giddens, A. ۲۰۰۹. Sociology (٦th ed.). Cambridge: Polity Press.
۲۳. Hadding, C., Semb, O., Lehti, A., Fahlström, M., Sandlund, M., & DeMarinis, V. ۲۰۲۳. Being in-between: Exploring former cult members' experiences of an acculturation process using the Cultural Formulation Interview (DSM-٥). Frontiers in Psychiatry, ١٤, ١١٤٢١٨٩. https://doi.org/١٠,٣٣٨٩/fpsyt.٢٠٢٣,١١٤٢١٨٩
٢٤. Haidt, J. ٢٠١٢. The righteous mind: Why good people are divided by politics and religion. New York, NY: Pantheon Books.
٢٥. Kohlberg, L. ١٩٨١. Essays on moral development, Vol. I: The philosophy of moral development. San Francisco, CA: Harper & Row.
٢٦. Lalich, J. ٢٠٠٤. Bounded choice: True believers and charismatic cults. Berkeley: University of California Press.
٢٧. Langone, M. D. (Ed.). ١٩٩٣. Recovery from cults: Help for victims of psychological and spiritual abuse. New York, NY: W. W. Norton.
٢٨. Lifton, R. J. ١٩٨٩. Thought Reform and the Psychology of Totalism: A Study of "Brainwashing" in China. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
٢٩. Rawls, J. ١٩٩٩. A theory of justice (Rev. ed.). Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
٣٠. Reader, I. ٢٠٠٠. Religious Violence in Contemporary Japan: The Case of Aum Shinrikyo. Honolulu: University of Hawai'i Press.
٣١. Rousselet, M., Duretête, O., Hardouin, J.-B., & Grall-Bronnec, M. ٢٠١٧. Cult membership: What factors contribute to joining or leaving?. Psychiatry Research, ٢٥٧, ٢٧–٣٣. https://doi.org/١٠,١٠١٦/j.psychres.٢٠١٧,٠٧,٠٢٢
٣٢. Singer, M. T., & Lalich, J. ٢٠٠٣. Cults in our midst: The continuing fight against their hidden menace (Rev. ed.). San Francisco, CA: Jossey-Bass.
٣٣. Weber, M. ١٩٤٧. The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism. Routledge.